بسم الله الرحمن الرحیم

## **علت محبوبیت دین نزد خدا**

# ایجاد انگیزه

گریز و روضه

از آیات و روایات استفاده می‌شود که در پیشگاه خداوند، چیزی محبوب‌تر از دینش در این عالم نیست. در دین باید خاصیت و اثری باشد که در پیشگاه او از هر چیزی محبوب‌تر است. دین مانع نابودی شجره وجود انسانیتِ ما است و توجه خاصی به این مخلوق دارد و این مخلوق هم فقط از برکت دین او رشد می‌کند و به قول خودش در [قرآن](http://www.erfan.ir/quran/) تزکیه می‌شود؛ یعنی نمو می‌کند. در اهداف رسالت پیغمبر، چهاربار در [قرآن](http://www.erfan.ir/quran/) بیان شده «و یزکیهم»، این دین که به تو نازل شده، به وسیله زحمات توست که مردم را رشد می‌دهد و در یک کلمه، دین، هدف خلقت پروردگار را از انسان تحقق می‌دهد. هدف خداوند، این است که این موجود خاکی بالفعل به خلیفةالله تبدیل شود و این‌طور اراده فرموده است.

# متن و محتوا

انسان‌ها می‌توانند دو حرف به پروردگار بزنند. آن دو حرف، این است که آدم به او بگوید که من وجود و آفرینش خودم را دوست ندارم و من را به عدم برگردان، به آن روزگاری برگردان که خودت در [قرآن](http://www.erfan.ir/quran/) می‌گویی: «هَلْ أَتعَلَی اَلْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ اَلدَّهْرِ لَمْ یکنْ شَیئاً مَذْکوراً» ﴿الإنسان، 1﴾، روزگاری که هیچ چیزی نبود؛ پس خبری واقع نمی‌شد. از عدم که نمی‌شود خبر داد. عدم چیست؟ چیزی است که در روند خبردادن قرار نمی‌گیرد: «لا یخبر عنه»، اما وجود در روند خبردادن قرار می‌گیرد. وقتی گفته می‌شود: فلان شخص، آدم بزرگ، آبرومند، فهیم و درستکاری است، اینها همه خبرهایی است که انسان از یک کسی می‌دهد که موجود است، یا خبرهای بد می‌دهد؛ حریص است، منافق است، بد است، بدکار است؛ اما عدم در معرض خبر قرار نمی‌گیرد و نمی‌شود هیچ‌چیزی درباره‌اش گفت و نظری داد.

عرفا می‌گویند: عدم، ظلمت محض است؛ نه این ظلمتی که لباس وجود می‌پوشد! اینکه هست. از ظلمت مادی می‌شود خبر داد. تاریک است و همه می‌فهمند تاریک است. چشم، چشم را نمی‌بیند و همه می‌فهمند که اگر بی‌چراغ بروی، در چاله می‌افتی. همه می‌فهمند! آنها اگر اصطلاح ظلمت را درباره عدم استعمال می‌کنند؛ یعنی هیچ‌چیزی نیست. من یا از بودنم، از زندگی‌ام، از مشکلاتم، از سختی‌هایم خسته می‌شوم و خودم به این نتیجه می‌رسم که به پروردگار مهربان عالم بگویم: من را به روزگار «لم یکن شیئا مذکورا»، برگردان. به آن روزگاری که فقط عدم در کار بود. حالا قافیه هم این‌قدر تنگ است که کلمه «بود» را هم نباید گفت؛ و نمی‌دانیم با چه تعبیری از عدم عنوان کنیم؟ می گوید:من را به روزگار عدم، آن روزگاری که نبودم، برگردان؛

 مشکل دارم یا هیچ مشکلی هم ندارم، دلم نمی‌خواهد باشم. خداوند بنای قبول‌کردن این درخواست را ندارد.

 درخواست دیگر اینکه شخص بگوید: خدایا اکنون که مرا به عدم برنمی‌گردانی؛ ولی محدودیت را دوست ندارم و از آن خوشم نمی‌آید. ربا، زنا، رشوه، دروغ، تقلب و دزدی، حرام است. دلم می‌خواهد آزاد زندگی کنم و هرچه می‌خواهم، بدون قیدوشرط انجام بدهم؛ ولی مرا به دوزخ نبر! انبیا و ائمه علیهم‌السلام راست گفته‌اند که بعد از این دنیا، جهان دیگری هست که اهل معصیت و مرتکبان محرّمات تو به جهنم می‌روند؛ اما تو بیا و من را به جهنم نبر و رهایم بکن که هر کاری دلم می‌خواهد، بکنم. این را هم پروردگار قبول نمی‌کند!

## دینداری

خدا برگرداندن به عدم را که نمی‌پذیرد و تا کنون سابقه نداشته که چنین دعایی مستجاب شده باشد؛ جهنم نبردن را هم که نمی‌پذیرد، این وسط چه می‌ماند؟ اینکه با وجود مقدس خودش بسازم و ساختن با او به این است که دیندار باشم. راهی برای ساختن با او وجود ندارد و اگر من بخواهم با او هماهنگ باشم، با او بسازموزندگی کنم و رضای او را جلب کنم، راهش ساختن با دینش است. با دینش که بسازم، رشد و نمو می‌کنم. روایات زیادی در این باره داریم. عناوین عجیبی در آیات و روایات وجود دارد. اگر با دینش بسازید، در عین اینکه در فرش زندگی می‌کنید، عرشی می‌شوید و این خیلی مهم است! پیغمبر صلی‌الله‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: از عرشیان بالاتری: «فان المؤمن افضل من ملک مقرب.» آن‌وقت اگر تلنگر به این شکل زندگی، نخورد،وراه نفوذ شیطان برایش باز نشود، قدرت انسان را به قدرت پروردگار وصل می‌کند که خود پروردگار می‌فرماید: وقتی قدرتت به قدرت من وصل شد، تو هم بگو «کُن»، موجود باش! «فیکونُ»، موجود می‌شود. [قرآن](http://www.erfan.ir/quran/) می‌گوید: انسان پیش از اینکه وارد دینداری شود، میّت است، «أَ وَ مَنْ کانَ مَیتاً فَأَحْییناهُ»﴿الأنعام، 122﴾، میّت است و وقتی دیندار می‌شود، درحقیقت به خودش خطاب می‌کند که با کمک دین خدا زنده بشو. خودش وجود خودش را که مُرده است، زنده می‌کند و این قدرت انسان است.

## داستان حمال

 مرحوم آیت‌الله‌العظمی آخوند ملاعلی همدانی، مطالب بکری در برداشت از آیات و روایات داشت. البته عارف دیگری هم در همدان به ‌نام حاج محمدحسین بهاری بود که او هم کوهی از مسائل بکر بود. ایشان می‌فرمودند: مرحوم آیت‌الله‌ العظمی آقاسیداسماعیل صدر، جدّ صدرهای عراق و ایران، تعریف کردند: روزی از درِ صحن امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد صحن شدم. دیدم جمعیت قابل توجهی در یک گوشه صحن جمع‌ شده‌اند. معلوم بود که جمعشان برای زیارت نیست. نمی‌دانستم برای چه جمع‌ شده‌اند. جلو آمدم و از یکی پرسیدم که گوشه صحن چه خبر است؟ گفتند: آقا این حمّال را نگاه کنید که کوله‌پشتی‌اش بغلش است. فرمود: بله، نگاه می‌کنم. گفتند: خانمی، بچه سه‌ساله‌اش در رفتن به حرم در دستش بود، بچه از دست مادرش رها شد و خیلی سریع از چشم مادرش دور شد. مادر پریشان شد و دوید؛ ولی بچه در حرم نبود، در ایوان نبود، در صحن نبود؛ یکباره این مادر پریشان، داخل صحن آمد و ما دیدیم که این بچه از پله‌های گلدسته دنبال یک کبوتر بالا رفته و روی بام رسیده و دارد دنبال این کبوتر می‌آید، کبوتر هم از دست این بچه فرار می‌کند و می‌دود. کبوتر لب بام ایوان رسید و به طرف صحن پر زد، بچه دنبال کبوتر دوید و از روی بام به سمت صحن آمد. ناگهان مادر جیغ کشید، چون بچه داشت می‎‌افتاد و متلاشی می‌شد. این حمّال آرام گفت: یواش برگرد و پایین بیا. سپس بچه آرام پایین آمد.

مرحوم آیت‌الله ‌العظمی صدر می‌فرماید: آمدم و پیش این حمال نشستم، گفتم: چه کسی هستی؟ خیلی معمولی گفت: حمّالم. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله راهنمایی جالبی دارند، می‌فرمایند: هیچ‌کس را به قیافه و لباس ارزیابی نکنید و حکم ندهید که این کیست؟ این چیست؟ این به نظر، چیزی نمی‌رسد؟ چون رفیق‌های‌ پروردگار، بین مردم، پنهان هستند. نکند یکی را به چشم حقارت نگاه کنی و پیش رفیق‌هایت با زبانت تحقیرش کنی و او از بندگان واقعی الهی باشد!

 سعدی سه خط شعر هم درهمین زمینه دارد. وی به طور بسیار قوی، آیات و روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام را به شعر درآورده و خیلی قوی بوده است. این مضمون در روایات است که می‌گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب( نام استادش در بغداد بود)

دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی آنکه در خَلق بدبین نباش

یعنی کسی را بد نگاه نکن، نگاه تحقیرآمیز نکن، نکند همانی که داری در درون خودت تحقیرش می‌کنی، از اولیای الهی باشد!

یکی آنکه در نَفْس خودبین نباش

یعنی تویی که مملوک خدایی، برای چه به خودت به صورتِ یک مالک و همه‌کاره نگاه می‌کنی؟

یکی آنکه در خلق بدبین نباش

 یکی آنکه در نفس خودبین نباش!

پرسیدم: چه کاره‌ای؟ گفت: حمّال. گفتم: چه کار کردی که این بچه که داشت با کله در صحن می‌افتاد، آرام پایین آمد و مادرش دستش را گرفت و برد. گفت: آقا، پروردگار عالم هفتادسال است هرچه به من دستور داده است، من عمل کردم و توقعی هم از خدا نداشتم؛ دیدم این مادر الآن داغ می‌بیند و تا آخر عمر هم این داغ از دلش سرد نمی‌شود، دیدم بچه دارد می‌افتد، گفتم: خدایا! هفتادسال تو به من گفتی انجام بده، یک دفعه هم من به تو می‌گویم و انجام بده! بچه را سالم پایین بیاور، همین! چیزی نیست آقا! حالا جالب است که حمّال به خودش هم نگرفته است!

اگر کسی از زندگی، خودش، جهان و خلقت به تنگ آمده باشد، به پروردگار بگوید: من را به روزگار عدم برگردان که نبودم، می‌گوید: این دعا را مستجاب نمی‌کنم. اگر بگوید: پس من را آزاد بگذار هر کاری دلم می‌خواهد بکنم و قیامت هم به جهنم نبر، می‌فرماید: این خواسته را هم قبول نمی‌کنم. چه می‌ماند؟ اینکه با او بسازم. ساختن با او با دینداری صورت است؟. «فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ»﴿البقرة، 38﴾، دین به آدم قدرت می‌دهد، که وجود مرده خودش را زنده کند و بعد هم توان می‌دهد که در دیگران اثر بگذارد، اثر مثبت در دیگران!

فرزند بیان‌الحق می‌گفت: پدرم از علمای زاهد، وارسته، باتقوا، باکمال و باکرامتِ اراک بود. در آن زمان، اراک، محلی برای کشاورزی بود و شهر صنعتی نبود. یکی از محصولات بسیار فراوان در باغ‌های اراک، انگور بود. گاهی شنیده‌اید که مزرعه‌هایی را آفت می‌زند و در یک ساعت، کل آن را نابود می‌کند؛ مثلاً چهارصد هکتار گندم در پنج دقیقه نابود می‌شود و کاری هم نمی‌توانند بکنند. او گفت: پدرم مریدی داشت که خیلی به پدرم وابسته بود. چهار-پنج‌تا هم دختر داشت، یک باغ انگور هم داشت که زندگی‌اش را با همین باغ انگور اداره می‌کرد. وقتی انگورها شیرین شده بود، زنبور یک حمله عمومی به اراک زد و دیگر هیچ‌کس هم کاری نمی‌توانست بکند. این حمله، کل انگورها را نابود می‌کرد. حمله که شروع شد، این مرد پیش پدرم آمد و گفت: اگر زنبورها به باغ من هم بزنند، یک‌سال با این سه-چهارتا دختر باید گدایی کنم، یک کاری بکن! پدرم به او گفت: برو دم درِ باغت بایست، ارتش زنبور که آمد به باغت حمله کند، آرام بگو: بیان‌الحق گفت که برگردید. این مرد رفت و دم در باغش ایستاد، زنبورها که رسیدند، گفت: بیان‌الحق گفت که برگردید! گفت: یک‌دانه زنبور هم داخل باغ نیامد و همه رفتند.

بنده من «اطعنی»، مطیع من بشو! «حتی اجعلک مثلی»، تا من تو را نمونه خودم قرار بدهم. اگر به چیزی گفتی: باش، باشد و به چیزی گفتی: نباش، نباشد. آثار دین زیاد است و ما باید آیات مربوط به دین [قرآن](http://www.erfan.ir/quran/) و روایات را ببینیم که چه خبر است! خیلی غصه دارد که اکثر مردم ایران، دین را نمی‌شناسند، جوانب دین را نمی‌دانند، اهداف دین را نمی‌دانند، آثار دین را نمی‌دانند. این‌قدر دین ارزش دارد که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «کان امیرالمؤمنین کثیرا ما یقول»، ببینید یک فعل ماضی در این جمله بود: «کان» و یک فعل مضارع بود: «یقول». فعل ماضی در عربی با مضارع که می‌آید، معنای تداوم می‌دهد؛ یعنی پیوسته. «کان امیرالمؤمنین کثیرا ما یقول»، امیرالمؤمنین همواره و خیلی زیاد «فی خطبته للناس»، هنگام سخنرانی‌هایشان برای مردم به مردم می‌فرمودند: «ایها الناس دینکم دینکم»، دینتان را نگه دارید؛ برای اینکه اگر دین ازدستتان برود، همه‌چیز ازدستتان رفته و هیچ‌چیز دیگر نمی‌ماند.

قرآن مجید می‌گوید: چیزی که بعد از بی‌دینی برایتان می‌ماند، همین روییدنی‌های کره زمین است، «مَتٰاعاً لَکمْ وَ لِأَنْعٰامِکمْ» ﴿النازعات، 33﴾، میوه‌هایش را شما می‌خورید و علف‌هایش را حیوان‌ها می‌خورند؛ گندمش را شما می‌خورید و کاه آن را اسب و گاو می‌خورند؛ وقتی دین برایتان نماند، هیچ‌چیزی غیر از همین غذای حیوانات نمی‌ماند که با آنها شریک می‌شوید. [قرآن](http://www.erfan.ir/quran/) می‌گوید: «متاعا لکم و لانعامکم»، فکر می‌کنم در قرآن، تنها آیه‌ای که انسان را در کنار حیوان و سر یک سفره نشانده، همین آیه است. بی‌دین، شریک گاو و گوسفند است، با بز و الاغ، شریک است و هیچ‌چیز دیگری نیست.

یک روایت دیگر که خیلی فوق‌العاده است، این است: «الدین عزتی»، دین قدرت شکست‌ناپذیر دارد؛ یعنی آن‌کسی که دیندار واقعی است، تمام شیاطین جهان هم به او حمله کنند، شکست نمی‌خورد، از گناه شکست نمی‌خورد، از پول شکست نمی‌خورد، از صندلی شکست نمی‌خورد، از دین «عزتم»، عزیز یعنی توانای شکست‌ناپذیر، «و العلم کنز»، این تمدن عظیمی که شما می‌بینید، این کتابخانه‌های میلیونی را که شما می‌بینید، این صنعت‌ها را که شما می‌بینید، اینها همه در علم بوده است؛ یعنی گنجش، معدنش، خزینه‌اش علم بوده و دانشمندان رفته‌ و خوانده‌اند و از طریق علم، وارد این میلیون‌ها آثار شدند. «والعلم کنز و الصمت نور»، اگر از حرف بی‌ربط، باطل، ناحق، پوچ، به درد نخور، زیاندار پرهیز کنی، برای تو نور است: «الدین عزتی و العلم کنز و الصمت»، نور اینها همه برای امیرالمؤمنین است.

یک روایت دیگر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام داریم که روایت عجیبی است. حضرت می‌فرمایند: «ملاک امرکم الدین»؛ اصل و اساس زندگی شما دین است. دین را بردارید، زندگی‌تان روی هیچ پایه‌ای بند نمی‌شود، «و عصمتکم التقوی»، حافظ شما از همه خطرات دنیا و آخرت، اجتناب از محرمات است: «ملاک امرکم الدین و عصمتکم التقوی.»

## معنای دین

در آیه 177 سوره بقره را بخوانم که خود پروردگار، دین را معنا کرده است: «لَیسَ اَلْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکمْ قِبَلَ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ» ﴿البقرة، 177﴾، ، در این آیه خدا یک دیندار واقعی را ملاک قرار می‌دهد و می‌گوید: اگر می‌خواهید دیندار شوید، دیندار این است: «وَ لٰکنَّ اَلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیوْمِ اَلْآخِرِ وَ اَلْمَلاٰئِکةِ وَ اَلْکتٰابِ وَ اَلنَّبِیینَ» ﴿البقرة، 177﴾، این پنج‌تا برای قلب است؛ یعنی بیایید توحید، معاد، فرشتگان، نبوت و [قرآن](http://www.erfan.ir/quran/) نازل‌شده را با دستِ ایمان در قلبتان ثبت کنید و جا برای هیچ‌چیز دیگر نگذارید! «و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النبیین»، این یک بخش دین که قلب است. خیلی جالب است که در جملات بعد، دوباره ما را به مسائل باطن برمی‌گرداند، پیش از اینکه آن مسائل را مطرح کند، سراغ اسکناس آمده که دینداری چیست؟ «وَ آتَی اَلْمٰالَ»، پرداخت، «عَلیٰ حُبِّهِ ذَوِی اَلْقُرْبیٰ وَ اَلْیتٰامیٰ وَ اَلْمَساکینَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِیلِ وَ اَلسّٰائِلِینَ وَ فِی اَلرِّقٰابِ» ﴿البقرة، 177﴾، مالتان هم - آنهایی که اضافه است - باید شش‌جا برود. این دین است. شب عید هم هست و باید خیلی مراقب باشیم که یک‌وقت این شش‌تا، اگر ثروتمندیم، از ما محروم نباشند و پدر و مادرها ننشینند در خلوت خود، گریه کنند که بچه‌شان آمده، گفته: بابا، مادر! هم‌کلاسی‌ام لباس نو خریده، چیزی برای من نمی‌خری؟ و نمی‌توانند بخرند! «وَ أَقٰامَ اَلصَّلاٰةَ»، از مال به عبادت برمی‌گردد، «وَ آتَی اَلزَّکٰاةَ»، دوباره مال، «وَ اَلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذٰا عٰاهَدُوا»، ثابت‌قدم‌ها در پیمان‌های الهی، «وَ اَلصّٰابِرِینَ فِی اَلْبَأْسٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ حِینَ اَلْبَأْسِ أُولٰئِک اَلَّذِینَ صَدَقُوا»، اینها در دینداری راست می‌گویند: «وَ أُولٰئِک هُمُ اَلْمُتَّقُونَ» ﴿البقرة، 177﴾.

یک تعبیر دیگر هم از دین داشته باشم که خیلی لطیف است! مردم گاهی می‌گویند که خدایا! نظر رحمتی به ما بفرما؛ بالاترین نظر رحمت خدا همین ارائه دینش است. این بالاترین نظر رحمت خداست.

روضه و گریز

لاله سرخ شهادت تن تب دار من است            چشمه فیض خدا چشم گهر بار من است

حافظ خون و پیام شهدای ره دین                      لب گویای من و دیده خونبار من است

داغ یک دشت شهید و غم یک خیل اسیر          این همه بار گران بر تن تب دار من است

دشمنم بسته به زنجیر و ولی غافل از آن            که بر انداختن ریشه او کار من است

پای در سلسله و دست به دامان وصال              دشمن از بی خردی در پی آزار من است

پرچم نهضت خونین شهیدان امروز                    گر چه بر دوش من و عمه افکار من است

صبر را بین که در این مرحله از وادی عشق       سخت بیمارم وا  و باز پرستار من است

خواهر کوچک من همچو گلی پرپر شد          اشک طفلان ز غمش شمع شب تار من است

ازغم اکبر و اصغر جگرم می سوزد                                 آه از این غم که خداوند خبر دار من است

بدن امام چهارم را آوردند بقیع بخاک سپردند ، امام باقر وقتی که بدن بابا را غسل می داد اصحاب دیدند گردن مبارک امام چهارم کبود است سؤال کردند یابن رسول الله اثر کبودی گردن مبارک پدر بزرگوارتان چه است ؟

فرمود : این کبودی اثر همان روزهایی است که در شام غل و زنجیر به گردن بابایم بوده ،آخر امام سجاد را از کربلا سوار یک ناقه برهنه کردند پاهای مبارکش را زیر شکم شتر با غل و زنجیر بستند .

تشییع جنازه با شکوهی شد مدینه ،آخر فرزند پیغمبر است ، فرزند زهرا ست باید تجلیل شود اما کربلا ، مگر ابی عبدالله فرزند پیغمبر نبود ، بگویم چطور تشییع شد ، ده ها نفر اسبهای خود را تازه نعل زدند وارد گودی قتلگاه شدند که وقتی خواهرش آمد برادرش را نشناخت .

اانت اخی؟ آیا توبرادرمنی ؟ آیا توحسبن منی؟

وسیعلمواالذین ظلموا ای منقلب ینقلبون